

دولت هند که مظهر آن دسته از هندیان میباشد دموکراتیکترین سازمان کشور است این نوع استدلال و این اظهارات شاهد آنست که کلمات انگلیسی وقتی که از کانال سوئز بگذرند معانیشان عوض میشود.<sup>۱</sup> مفهوم دیگر و نمایان این استدلالات اینست که هر دولت استبدادی کاملترین صورت یک حکومت دموکرات است زیرا در این نوع حکومت شاه نماینده هر یک از افراد میباشد. باین ترتیب ما قرنهای عقب و به زمانی برمیگردیم که شاهان مظهر قدرت الهی بودند و میگفتند «دولت، یعنی من!»

واقعیت اینست که انگلیسیها نه فقط حکومت استبدادی را در هند بصورت دموکراسی نشان میدهند بلکه حتی از حکومت استبدادی علناً دفاع هم میکنند. اخیراً «سرملکولم هایللی» عضو ممتاز و مورد افتخار سازمان خدمات اداری هند، در روز ۵ نوامبر ۱۹۳۴ با عنوان حکمران استان ولایات متحده در شهر بنارس بدفاع از حکومت استبدادی در هند پرداخت و آنرا برای هند لازم شمرد. برای دولت‌های محلی هند یک چنین راهنمایی و توصیه‌ی لازم نبود زیرا عملاً هیچ یک از آنها بهیچوجه مسایل نیستند که با اراده خود از حکومت مطلقه و استبدادی خویش صرف نظر کنند. حتی بسیار جالب توجه است که میکوشند از آنجا که دموکراسی در اروپا و بعضی نهادهاست از این وضع برای تحکیم حکومت‌های استبدادی در هند استفاده کنند. «سر میرزا اسماعیل» صاحب دیوان<sup>۲</sup> ایالت میسور گفته است: «تعجب میکنم در موقعیکه در همه جا حکومت‌های پارلمانی رو با انحطاط و شکست هستند چگونه در هند از تغییرات و اصلاحات اساسی در وضع حکومت صحبت میشود.» و نیز میگوید «من مطمئن هستم که وجدان دولتی ما احساس میکند که وضع کنونی ما از هر جهت دموکراتیک است»<sup>۳</sup> از قرار معلوم «وجدان دولتی میسور» بصورت حکمران و صاحب دیوان آن ناحیه تغییر شکل یافته است زیرا وضعی که در آنجا دموکراسی نامیده میشود با حکومت استبدادی بهیچوجه اختلافی ندارد و از آن تمیز داده نمیشود.

وقتی که بنظر انگلیسیها دموکراسی در هند غیر قابل استفاده است و بکار نمی آید طبعاً در مصر هم که بنظر آنها به هند شبیه است نمیتواند برقرار گردد. بتازگی در روزنامه استیتسن<sup>۴</sup> خبر مفصلی را که از قاهره انتشار یافته بود خواندم (اخیراً موافقت کرده اند که روزنامه روزانه استیتسن را هم برایم بزنند) در این خبر گفته میشود که «نسیم

۱ - منظور اینست که انگلیسیها وقتی به آسیا می آیند کلمات و مفاهیم را بشکل دیگری معنی میکنند.

۲ - صدراعظم و وزیر اصلی مهاراجه میسور بود. و میسور خود مانند سایر دولتهای نیمه مستقل هند که

تحت تسلط شاهزادگان و در صورت یک حکومت مطلقه و استبدادی مستقل که بادوات انگلیس پیمان داشت اداره میشدم

۳ - ( یادداشت مؤلف ) میسور - ۱۹۲۱

۴ - ( یادداشت مؤلف ) - ۱۹ - شماره ۱۹۳۴

پاشا» نخست وزیر مصر بیانیه‌ی انتشار داده و اعلام خطر کرده است که «نباید با احزاب سیاسی مختلف و بخصوص با حزب «وفد» برای بوجود آوردن يك کنفرانس ملی و انجام انتخابات بمنظور تشکیل يك مجلس مؤسسان و برای تهیه يك قانون اساسی جدید همکاری کرد زیرا يك چنین اقدامی بالاخره مفهومش بازگشت به رژیم دموکراسی و تشکیل يك حکومت دموکرات و ملی است که تاریخ نشان داده است همیشه برای مصرزبان بخش بوده است و در دورانهای گذشته همواره زمینه‌ی برای خودنمایی زشت ترین شهوات و تمایلات عمومی فراهم ساخته است... هر کس که با نیروهای سیاسی داخلی مصر و مردم آن آشنا باشد حتی يك لحظه هم تردید نخواهد کرد که انتخابات مجدد با پیروزی حزب وفد پایان خواهد یافت و آنها اکثریت را بدست خواهند آورد. مگر اینکه اقدامات مناسبی صورت پذیرد که از چنین اتفاقی جلوگیری شود. ما باید هرچه زودتر يك حکومت فوق دموکراتیک و يك رژیم ضد انقلابی در مصر بوجود آوریم.»

ضمناً هم گفته شده است که انتخابات باید بوسیله دولت «اداره شود» و بشکلی جریان یابد که «حزب وفد پیروزی پیدا نکند» اما متأسفانه نخست وزیر «مردی بسیار قانونی است» و نمیتواند چنین کاری بکند. بنابراین تنها راهی که باقی میماند اینست که «وایت‌هال»<sup>۱</sup> مداخله کند و «بهمه بفهماند که هرگز تحمل نخواهد کرد که دوباره رژیم از آن نوع که حزب وفد بوجود آورده بود روی کار آید».

من میدانم که «وایت‌هال» در این مورد چه اقداماتی خواهد کرد یا نخواهد کرد و در آینده چه حوادثی در مصر روی خواهد داد. اما در حال این طرز استدلال و استظهار به علائق آزادیخواهان انگلیسیها به ما کمک میدهد که قسمتی از مشکلات اوضاع کنونی مصر و هند را درک کنیم. روزنامه استیتسمن در یکی از سرمقاله‌های خود مینویسد: «اشکال اصلی اینست که راه زندگی و طرز تفکر يك انتخاب کننده عادی مصری با راه زندگی و طرز تفکر کسی که با دموکراسی پرورش یافته باشد هماهنگ نیست» و کمی بعد هم این فقدان هماهنگی را باین شکل بیان میدارد: «در اروپا اغلب دموکراسی از آنجهت نیرو گرفته و رواج یافته است که احزاب فراوانی وجود داشته‌اند. در مصر اشکال کار در اینست که فقط يك حزب، یعنی حزب وفد، وجود دارد.»

در هند نیز از يك طرف بما میگویند که اختلافات فرقه‌های مذهبی و گروه بندیهای

۱ - منظور دولت انگلستان است. همچنانکه فی‌المثل «کرمین» مظهر دولت شوروی و «کاخ ایمن»

مظهر دولت آمریکا است. به حاشیه ۲ صفحه ۵۶۲ نیز رجوع شود - م.

۲ - ( یادداشت مؤلف ) - در نوامبر ۱۹۳۵ در مصر شورشهای وسیع و دامنه‌داری بر ضد اشغال بریتانیا

جداگانه پيروان مذاهب مختلف بعلمت رشد دموکراسی حاصل شده است و بدین جهت نیز بدون تردید این جدائی افزایش هم خواهد یافت. و از طرف دیگر میگویند که ما با اندازه کافی متفق نیستیم و وحدت نظر نداریم. اما در مصر که موضوع اختلافات مذهبی در میان نیست و ظاهراً يك وحدت سیاسی کامل وجود دارد. میگویند که این وحدت در راه دموکراسی آزادی اشکال تولید میکند؛ در واقع جاده دموکراسی در نظر دول غربی بسیار تنگ و باریک است. گویا از نظر دول غربی و دولت بریتانیا دموکراسی برای يك کشور شرقی فقط يك مفهوم دارد و آن هم عبارتست از گردن نهادن به قدرت فرمانروایان امپریالیست و تهدید نکردن هیچ يك از منافع و مصالح ایشان. بنظر آنها فقط در چنین صورتیست که در کشورهای شرقی آزادی دموکراتیک در منتهای شکفتگی و بصورت تهدید ناپذیری برقرار خواهد بود!

## دل‌مردگی

«ومن آرزو دارم که سرم را بر جایی بنهم  
که چمن خرم و عطر آگین باشد .  
ای مادر، تمام رؤیاهای شیرین  
از سر کودکی که بدامان داشتی دور شده است.»

آوریل (۱۹۳۴) فرارسید . شایعاتی از آنچه در خارج میگذشت در زندان علیپور انتشار می‌یافت . شایعاتی که همه ناراحت‌کننده و یأس‌انگیز بود . یکروز مدیر زندان با کمال بی‌اعتنائی بمن گفت که آقای گاندی نهضت نافرمانی عمومی را متوقف ساخته است هیچ خبر دیگری در این باره نشنیدم و نمیدانستم . این خبر برایم بسیار تأسف آور بود . احساس میکردم که انگار چیزی عزیز که از سالها پیش برایم معانی و مفاهیم فراوانی داشت از دست رفته است و بساطش برچیده شده است . در عین حال با خود استدلال میکردم که يك چنین پایانی اجتناب‌ناپذیر بود ، در قلب خود احساس میکردم که دبریا زود بالاخره یکروز نهضت نافرمانی عمومی با صورتی که پیدا کرده بود پایان خواهد یافت . شاید اشخاص میتوانند باز هم بصورت منفرد و بشکل مبهم و بدون اعتنا به واقف کار ، آنرا ادامه دهند اما تمامی يك سازمان وسیع ملی نمیتوانست چنین روشی را اتخاذ کند . تردید نداشتم که گاندی جی در این اقدام خود بیان‌کننده تمایل افکار عمومی سراسر کشور و اکثریت قاطع اعضای کنگره بوده است باین جهت سعی میکردم که هر قدر هم این واقعه برایم ناگوار بود خود را با آن همراه سازم .

همچنین اخبار مبهمی از رستاخیز مجدد حزب قدیمی «سواراج» میشنیدم که میخواهد از نودست ویائی کند و در مجامع قانونگزاری شرکت جوید . این موضوع هم اجتناب‌ناپذیر بنظر میرسید . از مدت‌ها پیش عقیده داشتم که کنگره نمیتواند و نباید خود را از انتخابات

آینده دوروبر کنار نگاهدارد. با وجود این در دوران پنج ماه آزادی خارج از زندان، خودم این فکر را تشویق نمی‌کردم زیرا هنوز آنرا یک فکر ناپخته می‌شردم و عقیده داشتم که یک چنین فکری ممکن است هم اذهان را از توسل به اقدامات و مبارزات مستقیم و جدی تر منحرف سازد و هم از رشد تمایلات و افکار جدیدی که بمنظور تحولات و تغییرات اجتماعی در صفوف کنگره توسعه می‌یافت جلو گیری کند. بنظر من هر قدر بحران بیشتر طول میکشید این قبیل افکار جدید بیشتر در میان توده‌ها و روشنفکران ما رواج می‌یافت و واقعیات وضع ناگوار سیاسی و اقتصادی ما بیشتر نمایان میگشت. همانطور که «لین» در جایی گفته است: «هر نوع بحران سیاسی چیز مفیدیست زیرا آنچه را در تاریکی‌ها پنهانست روشن میکند، نیروهایی را که در سیاستها تأثیر دارند مکشوف می‌سازد، دروغها و فریب‌ها و جمله پردازیهای خیالبافانه را افاش مینماید، واقعیات را بشکل قابل فهمی در برابر چشمها قرار میدهد، و مردم را ناچار می‌سازد که حقیقت را جستجو کنند و بفهمند.»

من امیدوار بودم که جریانات و بحرانی که برای ما پیش آمده بود کنگره را خواهد ناخواه به یک دستگاہ روشن تر و بهم فشردہ تر که هدفی قاطع تر داشته باشد مبدل کرده باشد، احتمال میدادم که کنگره در این راه بعضی عناصر ضعیف و متزلزل خود را از دست بدهد اما چنین اتفاقی تأسف آور نبود و اهمیتی نداشت زیرا تصور می‌کردم موقعی که زمان آن فرا رسد که به اقدامات و مبارزات مستقیمی که اسماً ادامه داشت پایان داده شود و کنگره با روشهای باصطلاح قانونی و پارلمانی را بکار بندد، مسلماً عناصر مترقی و فعالی که با افکار جدید پرورش یافته و روشن تر شده بودند نمیتوانستند حتی از همین وسایل و همین روشها هم از جهات مختلفی برای رسیدن به هدف نهائی استفاده کنند.

ظاهراً اکنون آن موقع فرا رسیده بود اما با کمال تأسف میدیدم عناصر مترقی تر و کسانی که ستون فقرات نهضت نافرمانی را تشکیل میدادند و در کنگره فعالترین اشخاص بودند اکنون در عقب صحنه قرار گرفته‌اند و دیگران که چنین صفاتی نداشتند و کار مهمی انجام نداده بودند زمام کارها را بدست میگیرند.

چند روز بعد روزنامه استیسمن هفتگی برایم رسید و در آن بیانیه‌ئی را که گاندی جی بهنگام متوقف ساختن نهضت نافرمانی انتشار داده بود دیدم. من آنرا با حیرت و تأسف فراوان و عمیقی خواندم و بارها از نظر گذراندم. با مطالعه آن نافرمانی عمومی و بسیاری چیزهای دیگر در ذهنم محو میشد و بجای آن تردیدها و اضطرابات روحی مغز را پر میکرد.

گاندی جی نوشته بود: «این بیانیه بر اثر الهامانی که از مذاکره با هم‌مسلمانان و

همراهان اشرام ساتیا گراها<sup>۱</sup> بوجود آمده تهیه شده است و مخصوصاً این تصمیم را در تعقیب اطلاعاتی که هنگام مذاکره دربارهٔ روش یکی از همراهان قدیمی و با ارزش بدست آوردم اتخاذ کردم زیرا اودنبال کردن راه وظیفه را تا رفتن بزندان بی تمرشمرده و در نتیجه مطالعات خصوصی خود را بر انجام وظایف اختصاصی و محوله اش مرجح دانسته است. بدون تردید روش او با مقررات و قوانین ساتیا گراها مباینت داشته است. علاوه بر نقائصی که در کار آن دوست عزیز وجود داشت من خود متوجه شدم که کارها ناقص بوده است. دوست من بن گفت که تصور میکرده است که من به ضعف کارها توجه داشته‌ام درحالیکه من کور بودم و کوری هم برای يك رهبريك عیب بخشش ناپذیر است باین جهت فوراً متوجه شدم که فعلاً باید تا فرمسانی عمومی قطع شود و فقط خودم شخصاً آنرا دنبال کنم و تنها مظهر مقاومت عمومی باقی بمانم».

بنظر من نقص یا خطای يك «دوست» بفرض آنکه چنین چیزی میبود موضوع کم اهمیت و ناچیز است. من اعتراف می‌کنم که خود من هم اغلب مرتکب قصورها یا اشتباهاتی شده‌ام که اهمیت فوق‌العاده‌ئی نداشته است. اما حتی اگر این موضوع بسیار پر اهمیت و جدی هم میبود آیا میبایست يك نهضت وسیع ملی که صدها هزار نفر را مستقیماً و میلیونها نفر دیگر را غیر مستقیم بدنبال خود میکشاند بعلت يك خطای فردی از جریان خود خارج شود و متوقف گردد؟ بنظر من این تصمیم يك کار عجیب و مخالف اصول اخلاق بود. من نمیتوانم بدرستی بگویم که آیا چه چیزی موافق و چه چیز مخالف اصول ساتیا گراها بود و هست، اما در راه محدود زندگی خود همواره برای بعضی اصول ارزش قائل بوده‌ام و به رعایت و پیروی از آنها اهمیت داده‌ام و بهمین جهت بیانیۀ گاندی‌جی برایم بسیار ناراحت کننده و عجیب بود.

میدانستم که گاندی‌جی معمولاً از روی غریزهٔ خود عمل میکند (من کلمۀ غریزه را بر عبارت «الهام درونی» یا پاسخ به دعاها و نظایر آن که دربارهٔ او بکار میبرند ترجیح میدهم) و میدانستم که اغلب هم غریزهٔ او درست عمل میکند. او بارها نشان داده است که چگونه بشکلی حیرت‌انگیز افکار توده‌ها را درك میکند و در مواقع بسیار حساس دست به اقدام میبرد اما دلایلی که بعداً برای توجیه اقدام خود بیان میکند چیزهاییست که پس از اقدام خود میانندیشد و گاهی هم در این مورد از اصل موضوع دور میشود. البته این حرف هم کمابیش صحیح است که يك رهبريك مرد اقدام در لحظات بحرانی تقریباً همیشه بدون اراده به اقدام میپردازد و بعد میکوشد که اقدام خود را توجیه کند.

۱ - اشرام - کانون بیروان و مریدان مذهبی گاندی در نزدیکی احمد آباد است و ساتیا گراها مبارزه

بدون خشونت و مقاومت مسالمت آمیز است که گاندی تعلیم میداد - م .

من احساس میکردم که گاندی جی هم در متوقف ساختن مقاومت و نافرمانی عمومی حق داشته و درست عمل کرده است. اما دلایلی که برای این کار ذکر میکرد بنظر من توهینی نسبت به ذکاوت و هوشیاری شمرده میشد و برای رهبريك نهضت ملی واقعاً حیرت انگیز بود. او کاملاً اختیار داشت که با مریدان مذهبی و جامعه اشرام خود هر طور که دلش میخواست رفتار کند زیرا آنها با پیمانهای گوناگون با او پیوند داشتند و با طیب خاطر رژیم خاص او را پذیرفته بودند اما کنگره چنین وضعی نداشت. چرا باید ما را بخاطر چیزهایی که بنظر من صوفیانه بود و با ما بعدالطبیعه مربوط میشد و به آن علاقه و اعتمادی نداشتیم باینسو آنسو کشاند؟ آیا میشد تصور کرد که هیچ نهضت سیاسی بر چنین مبنائی استوار بماند؟ من جنبه های اخلاقی ساتیا گراها را با آن صورت که می فهمیدم (والبته در حدود معینی که قبول داشتم) پذیرفته بودم. آن اساس اخلاقی برای من هم قابل قبول بود و بنظر میرسید که سیاست را بمقامی عالیترو نجیبانه تر بالا خواهد برد. من هم عقیده پیدا کرده بودم که صحیح نیست برای رسیدن به هدف از هر وسیله ناشایست هم استفاده شود اما شکل جدیدی که کارما پیدا کرده بود و بیان تازه ای که از طرف گاندی جی بعمل آمده بود چیزی بکلی غیر از آنچه من می اندیشیدیم بود و مسائل تازه ای را پیش میکشید که مرا نگران میساخت.

روپهرفته این اعلامیه مرا بشدت تکان داد و سخت آزرده ساخت. بالاخره هم در پایان بیانیه به اعضای کنگره چنین توصیه میشد که «باید زیبایی و هنر فدا کردن نفس و پذیرفتن داوطلبانه فقر را بیاموزند؛ باید خود را با فعالیت های ملی اختصاص دهند و از جمله به تهیه پارچه های دستباف به وسیله رسیدن و بافتن باچرخهای دستی پردازند؛ باید از راه رفتار نیک شخصی و حسن ارتباط با دیگران وحدت میان فرقه های مختلف را استوار و برقرار سازند؛ باید هر گونه عقاید نامناسب راجع به نجس بودن بعضی افراد و اختلافات طبقات کاستهای مذهبی را دور بیندازند و از دل خود بیرون کنند. باید بکلی از صرف مشروبات الکلی و مواد مخدره اجتناب ورزند و پرهیز کامل از آنها را تبلیغ کنند و از راه تماس های شخصی با افرادی که گرفتار و معتاد این سموم هستند و مخصوصاً از راه پرورش پاکی و طهارت وجود با آنها مبارزه کنند. اینها خدمات شایسته و پرارزشی است که بانسان اجازه خواهد داد مثل فقیران زندگی کند. کسانی که نمیتوانند تا این درجه کمال برسند و تحمل زندگی فقیران برای شان مقدور نیست باید خود را با صنایع کوچک و غیر متشکل که اهمیت ملی دارند و درآمد بیشتری فراهم میسازد مشغول دارند.»

چنین بود برنامه سیاسی جدیدی که بنظر گاندی جی میبایست ما از آن پس دنبال کنیم! کاملاً نمایان بود که شکاف وسیع و عمیقی او را از من جدا میسازد. بارنج فراوان و تأثر خاطر احساس میکردم که رشته های پیوندی که از سالها پیش مرا به او مربوط میساخت از

هم گسسته است. مدت درازی بود که يك تردید و کشمکش فکری در درونم بوجود آمده بود. بسیاری از اقدامات گاندى جی در نظر من نامفهوم بود و نمیتوانستم آنها را تأیید کنم. روزه گرفتن‌های او و توجه به مسائل فرعی در دوران ادامه نافرمانی عمومی و در موقعی که دوستان او در گیر و دار يك مبارزه دشوار بودند، گرفتاریها و آشفتگیهای شخصی که خودش بوجود میآورد و سبب میشد که حتی در خارج از زندان هم به مبارزات و نهضت سیاسی نپردازد، نظریات تازه‌ئی که درباره شایستگی و نیکی و بدی اظهار میداشت تعهدات و پیمان‌های جدیدی که بمعهده میگرفت و در حالیکه هنوز تعهدات و پیمانهای سابقی که با سایر دوستان و همکاران خود بگردن گرفته بود تحقق نیافته بود آنها را به تیرگی و تاریکی میکشاند، و نظایر این چیزها مرا متأثر میساخت و روح مرا در فشار میگذاشت. در دوران کوتاهی که خارج از زندان بودم تمام این موارد اختلاف که میان گاندى جی و من پیدا شده بود و بسیاری اختلافات دیگر را بخوبی احساس میکردم. گاندى جی عقیده داشت که این اختلاف نظرها و عدم توافقها بعلت اختلاف طبیعی است که میان ما دو نفر وجود دارد. اما شاید در واقع دلایل آن خیلی عمیق‌تر و جدی‌تر از این اختلاف طبیعت بود. خوب توجه داشتم که در بسیاری از موارد من نظرهای روشن و قاطعی داشتم که با افکار و نظریات او کاملاً مخالف و مغایر بود معیناً در گذشته کوشیده بودم که عقاید شخصی خود را تا آنجا که میتوانم در راه يك منظور بزرگ‌تر و اساسی‌تر، یعنی در راه تحقق استقلال ملی که کنگره بخاطر آن در تلاش بود، تابع نظریات گاندى جی سازم. میکوشیدم که نسبت به رهبر و یاران خود وفادار و با اعتقاد بمانم زیرا طبق پرورش روحی من، همیشه وفاداری نسبت به هدف و نسبت به یاران و رفیقان مقام بسیار مهمی داشته است. در بسیاری موارد که میدیدم وفاداری نسبت بهمکاران و یاران مرا از لنگر گاه اعتقادات روحیم دور ساخته است، پس از مبارزات بسیار شدید درونی و روحی توانستم ام خود را برای سازش مختصری آماده سازم. شاید هم خود من خطا کار باشم، زیرا برای هر کس خطای فاحشی است که بگذارد او را از لنگر گاه اعتقادات روحیش دور سازند. اما من در گیر و دار کشمکشهای فکری به یاران و همکاران خود می‌چسبیدم و امیدوار بودم که جریان حوادث و پیشرفت طبیعی مبارزه‌ما بالاخره بسیاری از مشکلاتی را اسباب ناراحتی من بود حل خواهد کرد و همراهان و یارانم را به نظریات من نزدیک‌تر خواهد ساخت.

واکنون! ناگهان احساس میکردم که در آن سلول كوچك زندان علیپور كاملاً تنها مانده‌ام. زندگی در نظر من بصورت يك ماجرای دردناك و يك بیابان تهي و یأس آور جلوه گر میشد. پس از تمام درسهای دشواری که آموخته بودم اکنون دشوارترین و دردناکترین آنها در برابر من قرار میگرفت و تازه می‌آموختم که: در مسائل حیاتی هرگز نباید بهیچ



کس اعتماد مطلق داشت . هر کس باید راه زندگی را به تنهایی دنبال کند . اعتماد بستن بدیگران در حکم محکوم ساختن خویش به درهم شکستگی روحی خواهد بود .

قسمتی از تأثیر خشم آمیز من بسوی مذهب و نظریات مذهبی متوجه میگشت . با خود می اندیشیدم که مذهب که اساس برهیجان و احساس تکیه دارد برای روشنی فکر و ثبات نظر دشمن بزرگ و خطرناکی است . فرضاً هم که مذهب جنبه ذکاوت و تفکر هم در خود داشته باشد ، در هر حال از ذکاوت واقعی و توجه به مسائل حقیقی تفکر کاملاً بدور است . از آنجا که مذهب همواره در فکر يك دنیای دیگر است و بیشتر بدنیای پس از مرگ فکر میکند برای نیکی های انسانی و ارزشهای اخلاقی و اجتماعی و عدالت و نظایر آنها نیز مفاهیم خاصی را در نظر میگیرد و برای عدالت اجتماعی با مفهوم جدید کلمه اهمیت ناچیزی قائل است . اعتقاد مذهبی سبب میشود که انسان در باره هر چیز يك اعتقاد قبلی ثابت و مسلم داشته باشد و همین اعتقاد قاطع و مسلم چشمهای شخص را در برابر واقعیات حیات می بندد زیرا شخص مذهبی میترسد که مبادا واقعیات جدید با معتقدات قبلی او سازش پیدا نکنند و در اعتقادات او ننگنجد . مذهب مدعیست که بر اساس حقیقت تکیه دارد منتها هر مذهب معتقد است که حقیقت همان چیز است که او دریافته است ، و اعتقاد دارد که آنچه او میگوید حقیقت مطلق و تمامی حقیقت است و در نتیجه يك شخص مذهبی برای جستجوی حقایق تازه تر و بیشتر بخود زحمت نمیدهد . مذهب تنها وظیفه می که برای خود قائل است اینست که حقیقت مورد کشف و ادعای خود را بدیگران هم بیاموزد و در باره آن دیگران را موعظه کند و با سایرین هم گفتگو کند . در واقع میل به داشتن اعتقاد مذهبی با میل به کشف حقیقت یکسان نیست . کسیکه اعتقاد مذهبی استواری دارد اصولاً در صدد جستجوی حقیقت دیگری نیست .

مذهب از آرامش و صلح و ملاحظت صحبت میکند و با وجود این از سیستمها و رژیمها و سازمانهایی حمایت و هواداری میکند که جز بر اساس خشونت و زور و ظلم و تجاوز نمیتوانند وجود داشته باشند . مذهب خشونت و زور متکی بشمشیر را محکوم میسازد اما در باره رژیم خشونتی که در ظاهری آرام و آراسته و در لباس مسالمت برقرار میشود و قحطی و گرسنگی را با خود همراه می آورد و مردم را میکشد و نابود میکند یا اینکه اثر ناگوارتری دارد زیرا هیچ نوع آسیب و صدمه جسمی فراهم نمیسازد اما به روشن بینی و تفکر آسیب میرساند و ذکاوت را از میان میبرد و قلب و روح را در هم میشکند ، هیچ چیزی نمیکوید .

سپس دوباره به گاندی چی فکر میکردم که علت این اضطراب و آشفتگی درونی من بود . در واقع صرف نظر از همه چیز ، او چه مرد عجیب و شگفت انگیزی بود و چگونه تأثیری

تقریباً مقاومت ناپذیر و قدرتی ظریف و فوق‌العاده بر مردم داشت. نوشته‌های او و سخنان او هرگز نمیتوانست حقیقت مردی را که در پشت آنها قرار داشت نشان دهد. شخصیت او خیلی بزرگتر و پر عظمت‌تر از آن بود که آنها بتوانند بیان کنند، و خدمتی که او به هند کرده بود بسیار بزرگ و پر بها بود. او در مردم کشور خود شهامت و مردانگی، انضباط و استقامت، نیروی فداکاری مسرت‌بخش در راه هدف، و حتی با تمام تواضع و فروتنی خود، غرور و سرفرازی را بوجود آورد.

گانندی‌جی بود که میگفت، شهامت و دلیری یکی از اصول اساسی خصلت و تشخیص روح آدمیست. بدون شهامت نه اخلاق و نه مذهب و نه عشق میتواند وجود داشته باشد. او بود که میگفت «تا وقتی که انسان دستخوش ترس باشد نمیتواند حقیقت یساعشق را دنبال کند». گانندی‌جی با تمام نفرت و بیزاری که از خشونت دارد بما گفته است «ترس چیز است که از خشونت هم منفورتر است» و همچنین گفته است «انضباط و ثبته و تضمینی است که انسان در باره کار خود بوجود می‌آورد. بدون فداکاری و انضباط و تسلط بر نفس، رهائی و آزادی و امید وجود نخواهد داشت. حتی فداکاری محض و بدون انضباط، بی ارزش و بی ثمر خواهد بود». شاید اینها فقط کلمات و جملات پرهیزگاران‌ئی باشند که مبتدل و خالی از لطف بنظر آیند. اما در پشت همین کلمات که از دهان گانندی‌جی بیرون آمده است نیروی خارق‌العاده خود او هم قرار داشت و هند بخوبی میدانست که این مرد کوچک اندام و نحیف، خود مفهوم واقعی کار و تلاشی است که تمام حرفهایش جان می‌بخشد.

گانندی‌جی بشکل حیرت‌انگیزی مظهر هند و بیان‌کننده روح این سرزمین باستانی و مصیبت‌کشیده است. او تقریباً خود هند بود. ضعف‌های او هم همان ضعف‌های هند بود. بی‌اعتنائی به او و ناچیز گرفتن او جنبه شخصی و خصوصی نمیداشت بلکه توهینی نسبت به تمامی يك ملت شمرده میشد. نایب‌السلطنه‌های هند و سایر کسانی که به چنین اقدامات اهانت‌آمیزی پرداخته‌اند درست توجه نداشته‌اند که چه بذر خطرناکی کاشته‌اند. فراموش نمیکنم که وقتی شنیدم «پاپ» ملاقات با گانندی‌جی را در موقع بازگشتش از کنفرانس میزگرد در دسامبر ۱۹۳۱ رد کرده است تا چه اندازه آزرده شدم. این رد کردن ملاقات گانندی‌جی در نظر من توهینی به هند بود و تردید ندارم که این کار تعمدی بوده است هر چند که محتملاً در فکر توهین به هند نبوده‌اند. آئین مسیحی کاتولیک هیچ کس را خارج از گروه گوسفندان خود مقدس و مهاتما قبول ندارد و از آنجا که بعضی از پیشوایان مسیحی پروتستان گانندی‌جی را يك مرد مذهبی بزرگ و يك مسیحی حقیقی نامیده بودند «واتیکان» و در بار مذهبی پاپ لازم شمرده بود که خود را با این بدعت و کفر مذهبی مخالف نشان دهد.

در ماه آوریل که در زندان علیپور بودم، نوابشنامه‌های تازه «برناردشاو» و مقدمه «بر روی صخره‌ها» را میخواندم که در آن گفتگونی میان «مسیح» و «پیلات»<sup>۱</sup> مرا مجذوب میساخت. اکنون که یکبار دیگر یک مرد مقدس رو در روی یک امپراطوری ایستاده بود آن مطالب و آن گفتگو برایم مفهوم جدیدی پیدامیکرد. در آن مقدمه عیسی به پیلات میگوید «بتو میگویم، ترس را دور بینداز. درباره عظمت و قدرت روم اینهمه حرفهای بیپوده مگو. عظمت روم که اینهمه از آن سخن میگوئید هیچ چیز جز ترس نیست. ترس از گذشته و ترس از آینده، ترس از قبران و ترس از ثروتمندان، ترس از کاهنان بزرگ معابد، ترس از یهودیان و از یونانیانی که دانشمند و عالماند و ترس از گلوهاها و گت‌ها و هون‌ها که وحشی و بی‌دانشند، ترس از کلاتاژ که شما آنرا نابود ساختید زیرا از آن وحشت داشتید، و بهلاوه ترسی که از همه ترسهای دیگر بدتر است، ترس از امپراطور سزار، بتی که خود شما بوجود آورده‌اید، و ترس از من که آواره می بینوایم که اسیرم میسازید و مسخره‌ام میکنید، شما از همه چیز جز از خداوند میترسید و بهیچ چیز جز به خون و آهن و طلا، اعتقاد ندارید. شما که بخاطر روم می‌جنگید و میکوشید، از همه چیز و در همه جا میترسید و همیشه وحشت‌زده هستید اما من که بخاطر سلطنت خداوند میکوشم از هیچ چیز باک ندارم، همه چیز را استقبال میکنم، همه چیز خود را از دست میدهم و تاج ابدیت را پیروزمتدانه بدست می‌آورم.»<sup>۲</sup>

اما در مورد بیانیه‌ئی که گاندی جی برای متوقف ساختن نافرمانی عمومی انتشار داده بود و مرا متأثر و مأیوس میساخت، موضوع عظمت او یا خدمات او به هند یا آنچه من شخصاً به او مدیون هستم مطرح نبود. زیرا با وجود تمام جهات مثبت و بزرگ خود مسکن بود که او هم در موارد مختلف، بشکلی یأس‌انگیز اشتباه کند. در واقع بعد از همه این حرفها، هدف واقعی او چه بود؟ با وجود سالها ارتباط نزدیک و صمیمانه با او هنوز هم نمیتوانم درباره هدف او فکر روشنی داشته باشم. گاهی تردید میکنم که حتی خودش هم با درستی و روشنی بدانند که چه میخواهد؟ اغلب خود او میگفت که در هر مرحله و هر کار فقط یک قدم به جلو برای او کافیت، هیچ سعی نداشت که به آینده دور تر هم بنگرد یا یک هدف

۱. پیلات - حاکم رومی فلسطین در زمان عیسی مسیح بود که عیسی را بدستور او اعدام کردند و به صلیب کشیدند. خود او گرچه از ترس دولت روم برای اجرای قوانین زمان این کار را کرد اما عیسی را کناهار نمی‌دانست. م.

۲. اسامی و نام‌هایی که در این متن آمده اسامی ملل تابعه امپراطوری روم و اسامی تاریخی روم باستان است. در اینجا اشاره مؤلف به مسیح که در برابر قدرت امپراطوری روم سخن میگفت مقایسه‌ئی با گاندی است که در مقابل امپراطوری بریتانیا ایستاده بود. م.

روشن و سنجیده هم در برابر خود قرار دهد .

گانندی جی دائماً بشکلی خستگی ناپذیر میگفت و تکرار میکرد که باید مراقب وسایل بود و هدف و پایان خود بخود محفوظ خواهد ماند . میگفت در زندگی شخصی و فردی خود خوب باشید ، همه چیز دیگر بدنبال آن درست خواهد شد و فرا خواهد رسید . این روش و این طرز عمل نه یک روش صحیح سیاسی و علمی بود و نه شاید باموازین علم اخلاق سازش داشت . این نظریات بیشتر به روش محدود و تنگ نظرانه علمای سابق اخلاق شباهت داشت که از خود میپرسند : آیا نیکی چیست ؟ آیا نیکی یک مسئله کاملاً انفرادی است یا یک موضوع اجتماعی ؟ گانندی جی همیشه فقط بر روی جنبه های اخلاقی و خصال افراد تکیه میکرد و کمتر به پرورش فکر و تکامل اندیشه اهمیت میداد . ممکن است فکر و اندیشه بدون داشتن خصال عالی چیزی خطرناک باشد اما آیا خصال بدون اندیشه چه صورتی خواهند داشت ؟ آیا واقعاً بدون اندیشه نیک ، خصال اخلاقی چگونه رشد خواهند یافت .

گاهی گانندی جی را با مقدسین مسیحی قرون وسطایی مقایسه کرده اند ، در واقع اغلب حرفها و اظهارات او این مقایسه را تأیید میکند و با وضع چنین کسانی سازش میدهد افکار و حرفهای او بهیچوجه با اصول تجربی و روشهای علمی و روانشناسی جدید سازگار نیست و توافقی ندارد .

اما در هر صورت در نظر من تیرگی و ابهام در هدف بسیار ناپسند است . هر کاری برای اینکه مؤثر باشد باید در یک جهت روشن و قاطع و برای وصول به یک هدف مشخص صورت پذیرد . زندگی چیزی جز منطق مطلق نیست و باید در آن رفتاری منطقی داشت . میتوان طرز عمل و برنامه های کار را گاه بگاه تغییر داد و آنرا با مقتضیات زمان و مکان سازگارتر ساخت اما در عین حال باید همیشه یک منظور و یک هدف نهایی را در برابر و در ذهن خود داشت .

من تصور میکنم که گانندی جی ، آنطور که گاهی نشان میدهد هدفش مبهم نیست . او با اشتیاق زیادی میخواهد در جهت خاصی برود اما این جهت او با راه افکار و مقتضیات دنیای جدید تفاوت دارد و او هم نمیتواند این دو را با هم سازش دهد یا راهی را که به هدف مشخص او منتهی میشود به مراحل مختلفی تقسیم کند باین جهت ظاهراً در کار او یک نوع ابهام و تیرگی بنظر میرسد . مجموعاً تمایلات عمومی او در مدت ربع قرن گذشته ، از زمانیکه او فلسفه خود را در آفریقای جنوبی بوجود آورد روشن بوده است و آنرا در نوشته های خود بیان داشته است<sup>۱</sup> . نمیدانم آیا آن نوشته های سابق و اوایل

۱ - کتاب زندگی گانندی بقلم خودش که بوسیله آقای مسعود برزین بقاری ترجمه و منتشر شده این

عقاید را منعکس میازد - م .

کاراوهنوزهم معرف نظریات او هست یا نه ؟ تصور نمیکنم که آنها کاملاً بتوانند اکنون هم بیان کننده منظوره‌های او باشند اما در هر حال بما کمک میکنند که زمینه فکری او را بهتر بشناسیم :

گاندی جی در سال ۱۹۰۹ نوشته است «رستگاری و فلاح هند در اینست که آنچه را در پنجاه سال اخیر آموخته است بدور افکند ، راه آنها ، تلگرافها ، بیمارستانها ، دادگاهها ، پزشکها ، و نظایر این چیزها را باید از خود دور سازد ، و طبقات با اصطلاح عالی باید با کمال توجه و اعتقاد و اراده زندگی ساده دهقانی را پیش گیرند و بدانند که فقط این زندگی میتواند خوشبختی حقیقی را فراهم سازد.» و باز مینویسد : «هر وقت که من در یک قطار راه آهن سوار میشوم یا از یک اتوبوس استفاده میکنم میدانم که عملی ناروا و نادرست مرتکب میشوم .» و اضافه میکند که «کوشش برای اصلاح جهان با وسایل مصنوعی و افزایش سرعت حرکت، کوششی برای رسیدن به غیر ممکن میباشد.»

تمام این نظریات برای من کاملاً نادرست و عقایدی زیان آور و تصور ناپذیر است . در پشت این افکار علاقه و محبت گاندی جی نسبت به فقیران و ستایش فقر و رنج و ریاضت قرار دارد . در نظر او تمدن و ترقی به مفهوم افزایش احتیاجات مادی و بالا بردن سطح زندگی مردم نیست «بلکه عبارتست از محدود ساختن ارادی و داوطلبانه احتیاجات و تمایلات ، و این کار بوجود آورنده خوشبختی حقیقی و رضایت خاطر واقعی میباشد و قدرت خدمتگزاری را افزایش میدهد.» اگر این مبانی فکری را بپذیریم درک سایر افکار گاندی جی و دنبال کردن آنها آسان تر میشود و بهتر میتوان چگونگی فعالیتهای او را فهمید. اما بیشتر ما آن مبانی فکری را قبول نداریم و بهمین جهت بعداً وقتیکه می بینیم اقدامات و فعالیتهای او موافق دلخواه و پسند ما نیست بشکایت میپردازیم .

من شخصاً سنایش فقر و رنج را دوست نمی دارم . فکر نمیکنم که این چیزها دوست داشتنی باشند بلکه باید آنها را بدور افکند و از میان برداشت . همچنین زندگی مرتاضانه را نیز هر چند هم در مورد افراد بتواند قابل قبول باشد - نمیتوانم بعنوان یک هدف اجتماعی بپذیرم . من هم سادگی زندگی، برابری با دیگران ، و تسلط بر نفس را تأیید میکنم و دوست می دارم اما ریاضت و درهم شکستن تعمدهی جسم را قبول ندارم . من عقیده دارم همانطور که یک ورزشکار برای نیرومندی جسم خود به ورزش و تمرین میپردازد باید فکر و روح و عادات نیز پرورش یابد و تحت کنترل قرار گیرد . طبعاً نمیتوان از کسی که خود را به وانگاری و بلهوسی میسپارد توقع داشت که در مواقع بحرانی رنج را تحمل کند و برخوباشتن مسلط بماند و همچون یک قهرمان باشد . برای داشتن یک وضع روحی زیبا و پسندیده نیز لاقلاً همانقدر که برای داشتن یک بدن ورزیده و زیبا ورزش لازم است،

تمرین و ورزش معنوی ضرورت دارد ، اما مفهوم این امر آن نیست که به ریاضت پردازنا  
و جسم را تحت شکنجه قرار دهند .

همچنین بهیچوجه میل ندارم و نمی‌پذیرم که «زندگی ساده دهقانی» ایدآلی برای  
زندگی قرار گیرد . من از این شکل زندگی بیزارم . بجای آنکه بخواهم خود را به‌چنین  
وضعی تسلیم کنم و آنرا بپذیرم میخواهم حتی دهقانان را از آن زندگی دشوار و ناگوار  
بیرون بکشم ، البته نمیخواهم آنها را به شهرها بیاورم و بزنگی شهری و ادار سازم  
بلکه میخواهم تنعمات و تسهیلات فرهنگی شهری در روستاها هم بوجود آید و دهقان هم  
مانند برادر شهریش از رفاه زندگی جدید بهره‌مند گردد . زندگی کنونی دهقانان نه فقط  
مایه خوشبختی حقیقی و رضایت خاطر من نمیشود بلکه تقریباً باندازه زندان برایم زشت و  
ناگوار است . آیا در زندگی «مردی بایبل»<sup>۱</sup> چه چیزی وجود دارد که بتوان بآن صورت  
ایدآل بخشید؟ دهقان مصیبت زده کنونی که در طی نسلها و نسلها رنج کشیده و استثمار  
شده است زندگی با حیوانی که معاشر و رفیق رنج اوست تفاوت بسیار ناچیزی دارد:

«آیاچه کسی وجد و امید را در او کشته است

و بصورت چیزی در آورده است که نه اندوهی دارد و نه امیدی

و همچون برادری برای گاوی که با او کار میکند ،

بیخس و بی ادراک شده است ؟»

این میل که زندگی انسان به عقب برگردد و به وضعی بازگردانیده شود که در آن  
فکر و اندیشه جایی نداشته باشد در نظر من تصور ناپذیر است . برایم واقعاً شگفت‌انگیز  
است که آنچه مایه مباهات واقعی و پیروزی حقیقی انسان است انکار و نفی شود و زندگی  
جسمی وضعی داشته باشد که برای روح و اندیشه خستگی آور باشد و فکر انسان نتواند  
رشد یابد و پیش برود .

تمدن کنونی مضرات و زشتیهای فراوان دارد اما نیکیها و برکات آن هم زیاد است و این  
امکان را هم در خود دارد که بر آن بدیها و زشتیها غلبه کند . اگر تمدن را ریشه کن کنیم  
و آنرا نابود سازیم امکان نابود ساختن زشتیها و بدیها هم از میان خواهد رفت و مثل آن  
خواهد بود که به يك زندگی تیره و کدر و پراز نکبت و بدبختی باز گردیم . اما حتی اگر  
چنین بازگشتی بتواند مورد آرزو هم باشد اصولاً غیر ممکن و تحقق ناپذیر است ، ما نمیتوانیم

۱ . اشاره به کتاب شاعر آمریکائی «مارکهام» بنام «مردی با بیل» میباشد . اشعار متن هم از همان کتاب

جریان شط عظیم زندگی و تغییرات آنرا متوقف سازیم یا خود را از آن جدا و بر کنار نگاهداریم. ما که از نظر روحی سبب باغ عدن را خورده ایم<sup>۱</sup> نمیتوانیم طعم شیرین و گوارای آنرا فراموش کنیم و نمیتوانیم به تاریکیهای جهل و زندگی بدوی بازگردیم! درین زمینه استدلال و گفتگو بسیار دشوار است زیرا اصولاً مبانی بحث و گفتگو متفاوت است. گاندی جی همواره فکرش متوجه فلاح و درستکاری فردیست و درباره گناه می اندیشد در صورتیکه اغلب ما به رفاه و بهبودی زندگی اجتماعی فکر می کردیم. برای من درك مفهوم گناه بسیار دشوار است و شاید هم بهمین جهت است که نمیتوانم نظریات کلی گاندی جی را تأیید کنم. او بهیچوجه در فکر تغییر جامعه یا عوض کردن ساختمان اجتماعی نیست. او تمام کوشش خود را برای ریشه کن ساختن گناه از فکر افراد و بر کنار داشتن اشخاص از آلودگی روحی مصروف میسازد. خود او نوشته است که در فعالیت «سوادشی»<sup>۲</sup> هرگز منظورش پرداختن به وظیفه یهوده تغییر و اصلاح جهان نیست زیرا او عقیده دارد که جهان با قوانینی که خداوند مقرر داشته است تغییر یافته و تغییر خواهد یافت. با وجود این گاندی جی در واقع بشکلی فعال برای تغییر و اصلاح جهان هم میکوشد منتها او در این تلاش خود فقط به تغییر و اصلاح فردی نظر دارد و میخواهد بر تمایلات و شهوات افراد پیروز شود و از میل آنها به استفاده از لذات و تنعمات که در نظر او گناه است جلوگیری کند.

یکی از نویسندگان کاتولیک ضمن بحث از فاشیسم توصیفی از آزادی بعمل آورده است که تصور میکنم گاندی جی هم آنرا تأیید میکند زیرا مینویسد: «آزادی چیزی جز رهایی از زنجیر گناهان نیست». این کلمات چقدر به اظهارات اسقف بزرگ لندن شباهت دارد که دو یست سال پیش نوشته است «آزادی که مسیحیت بوجود می آورد عبارتست از رهایی از زنجیرهای گناه و شیطان و رهایی از تسلط هوای نفسانی و شهوات و غلبه امیال»<sup>۳</sup> اگر این مبنای فکری و این معیارها پذیرفته شود آنوقت نظریات گاندی جی درباره مسائل جنسی را نیز که بنظر يك انسان عادی و متوسط امروزی عجیب جلوه میکند بهتر میتوان دریافت. بنظر گاندی جی «هر نوع ارتباط جنسی که با میل تولید فرزند همراه نباشد گناه

۱ - در افسانه های مذهبی اسلامی آدم و حوا بعلت آنکه گندم خوردند از بهشت عدن اخراج شدند در صورتیکه در افسانه های مذهبی یهودی و مسیحی «آدم و حوا» بشريك شیطان سبب خوردند و بر اثر خوردن آن دانش و فهمی پیدا کردند که نواندند حقایق را کشف کنند و باین جهت هم خداوند آنها را از بهشت عدن بیرون راند. و شیطان را هم بکیفر این جرم بشکل ماری در آورد که تا ابد بر روی سینه خود بخزد. خوردن سبب عدن در ادبیات اروپائی کنایه از بیدار شدن فکری و درك و فهم حقایق است هر چند که با رنجها و مصیبت ها همراه باشد. م  
 ۲ - سوادشی - بمعنی «ملی» است و در نهضت ملی هند کوشش برای مصرف کردن کالاهای ملی و تحریم منسوجات خارجی و هر نوع فعالیت از این قبیل سوادشی نامیده میشود.

۳. این نامه همانست که فیلاهم به آن اشاره شده است. به صفحه ۵۱۴ و حاشیه آن مراجعه شود.

وجنایت است» و مینویسد «جلوگیری از بچه‌دار شدن بوسیله روشهای مصنوعی به عدم تعادل عصبی و جنون منتهی خواهد شد.» و «نادرست و مخالف اصول اخلاق است که انسان از قبول عواقب کار خود بگریزد... صحیح نیست که انسان با خوردن غذای فراوان اشتهاش را اقتناع کند و بعد با بکار بردن داروهای مختلف از تحمل عواقب ناگوار آن بگریزد. از این کاربرد تر آنست که انسان از شهوات حیوانی خود کام‌برگیرد و بعد هم از قبول نتایج اقدام خود شانه خالی کند.»

من شخصاً این نظریات را غیرطبیعی و نادرست میدانم و اگر واقعاً این حرف صحیح باشد من هم يك جانی هستم که باید اکنون در سرحد جنون و عدم تعادل عصبی قرار داشته باشم. کاتولیکهای هوادار واتسکان نیز بشدت با جلوگیری از بچه‌دار شدن و کنترل موالید مخالف هستند اما هرگز باندازه گاندی جی در این راه پیش نرفته‌اند و برای این کار عواقب و نتایجی از این گونه بیان نکرده‌اند. آنها این کار را بنظر خود با تمنا و طبیعت آدمی مربوط ساخته‌اند. اما گاندی جی در این زمینه تا آخرین حد افراط جلورفته است و اصولاً هیچ ارزش و هیچ لزومی برای ارتباط جنسی جز در مورد تولید فرزند قبول ندارد. او اصولاً منکر جذبۀ جنسی میان زن و مرد میباشد و میگوید: «بمن میگویند که در نظر نگرفتن جذبۀ طبیعی میان مرد و زن از جانب من صحیح نیست و اسکارونفی کردن آن غیر ممکن است. اما من عقیده دارم که این میل جنسی که به آن اشاره میکنند ابتدا طبیعی نیست و پذیرفتن آن سبب افراط در اعمال جنسی خواهد شد. میل طبیعی واقعی میان زن و مرد فقط جذبۀ نیست که میان برادر و خواهر، مادر و پسر یا پدر و دختر وجود دارد. این جذبۀ طبیعی است که دنیا را محفوظ نگاه میدارد.» گاندی جی مخصوصاً میگوید: «نه، من

۱- (یادداشت مؤلف) - باب بی‌دوازدهم در کتاب خود «واجح به ازدواج مسیحی» که در ۳۱ دسامبر ۱۹۳۱ منتشر شده است میگوید هیچ شخص ازدواج کرده‌ای نباید برخلاف نظام طبیعت عمل کند و اگر با رعایت اوضاع طبیعی از حق خود استفاده کند در چنین صورتی بعلمت موقعیت زمان مولود جدیدی بوجود نخواهد آمد و نفسی هم پیدا نخواهد شد، ظاهراً کلمه «موقعیت زمان» اشاره به وضعیت که با اصلاح دوران بی‌خطر نامیده میشود. اما خود این موضوع هم قاطع و مسلم نیست.

(توضیح مترجم) - طبق ظار عده‌ئی از محققین امور جنسی، زنان در هر ماه در موقعیتها و روزهای مخصوصی قابلیت آستن شدن دارند و در موقعیتهای خاصی ولو ارتباط جنسی داشته باشند آستن نمیشوند. منظور از آنچه در بالا ذکر شده اینست که چون در نظر کاتولیکها سقط جنین و جلوگیری مصنوعی از بچه دار شدن صحیح نیست طبق توصیه باب بی‌دوازدهم، شوهران اگر میخواهند بچه‌دار نشوند باید در موقعی که خطر آستن شدن برای زنان وجود ندارد با ایشان ارتباط بگیرند که محتاج به سقط جنین و عواقب خطرناک آن نشوند. و نهرو هم مانند بسیاری از محققین دیگر متذکر شده است که این قانون «دوران بی‌خطر» قاطعیت ندارد و مسلم نیست و نمیتوان به آن اعتماد کامل داشت. م



با تمام نیروئی که در اختیار دارم اعلام میکنم که جذبه جنسی حتی میان زن و شوهر هم غیر طبیعی است.»

در این زمان که مسائلی مانند «کمپلکس اودیپ» و نظریات علمی «فروید» درباره مسائل جنسی مطرح است و افکار مربوط به «پسیک آنالیز» روز بروز توسعه و تکامل میپذیرد این قبیل بیانات گانندی جی که با اعتقاد و اطمینان کامل هم بیان میکنند بسیار شگفت انگیز و متروک بنظر میرسد. هر کس میتواند این موضوع را بعنوان یک عقیده بپذیرد یا نپذیرد. در اینجا راه میانهئی وجود ندارد زیرا در اینجا موضوع اعتقاد در میانست نه استدلال و منطق. من شخصاً عقیده دارم که گانندی جی در این مورد کاملاً اشتباه میکند. نصایح و توصیه‌های او ممکن است با بعضی موارد خاص سازش پیدا کند و با ارزش باشد اما بطور کلی این نظریات به معرومیت‌های شدید جنسی و عکس‌العمل‌های ناگوار آن، به ناراحتی‌های عصبی، و به انواع بیماریها و اختلالات جسمی و روحی خواهد کشید. مسلماً محدود ساختن تمایلات جنسی کاری پسندیده است، اما تردید دارم که نظریات گانندی جی بتواند برای چنین منظوری مفید واقع شود و نتایج محسوس بدهد. زیرا عقاید او فوق‌العاده افراطی است و اغلب مردم اجرای دستورات او را خارج از اندازه توانائی خود میدانند و باین جهت یا راه عادی خود را دنبال میکنند یا اینکه بعزت پیروی از دستوره‌های گانندی جی اختلافات شدیدی میان زن و شوهر پیدا میشود.<sup>۱</sup>

مسلماً گانندی جی فکر میکند که روشهای جلوگیری از بچه‌دار شدن لزوماً با افراط در ارتباط جنسی همراه خواهد بود و همچنین اگر او تأیید کند که میل و جذبه جنسی میان زن و مرد طبیعی است هر مردی بدنبال هر زنی راه خواهد افتاد و برعکس. در صورتیکه چنین استنباطاتی صحیح نیست و من نمیدانم چرا مسئله ارتباط جنسی که البته موضوع مهمی است تا این اندازه در فکر او رسوخ یافته است. این مسئله در نظر او مثل «دوده ذغال و سفیدی

۱ - زیگموند فروید Freud - دانشمند روانشناس معروف اطریشی که از ۱۸۵۶ تا ۱۹۳۹ زندگی کرد نظریه جدیدی در علوم روانشناسی بوجود آورد و از جمله نقش ارتباطات و تمایلات جنسی را بشکل حساسی مقدم قرار داد. با نظریات فروید روانشناسی شکل جدیدی پیدا کرد. و بسیاری از عقده‌های روحی (کمپلکس‌ها) توجیه گردیدند «کمپلکس اودیپ» بک نوع بیماری و اهراف روحی ناشی از تمایلات جنسی است که ممکن است بر اثر آن انسان مانند «اودیپ» بشود. اودیپ طبق اساطیر و افسانه‌های باستانی یونان پدرش را کشت و مادر خود از دواج کرد. «کمپلکس اودیپ» نوعی از حالات و تمایلات جنسی و بک نوع عقده‌های روحی است که ممکن است موجب عشق بازی و ارتباط جنسی با معارم بسیار نزدیک گردد. م.

۲ - گانندی توصیه میکرد که ارتباط جنسی میان زن و مرد باید بعد اقل برسد و فقط بمنظور تولید فرزند انجام گیرد. خود گانندی در مدت چهل سال آخر عمر خود هیچ نوع ارتباط جنسی نداشت. م.

کچھ فقط دو صورت متمایز و مشخص دارد و دیگر به هیچ نوع حالت و رنگ واسطه‌ئی در میان آنها قائل نیست. در هر دو حال وضع و نظر او بقدری افراطی است که برای من غیر طبیعی و غیر عادی بنظر می‌آید. شاید این وضع او نتیجه عکس‌العملی است که بعلت کثرت کتب و رسالات مربوط به مسائل جنسی که اکنون بسیار فراوان شده است در او بوجود آمده است.

من شخصاً خود را يك فرد عادی و طبیعی میدانم و موضوعات جنسی نیز در زندگی من نقش و سهم عادی خود را دارد اما هرگز بر روح و فکر من غلبه نکرده است و مرا از فعالیت‌های دیگرم باز نداشته است. عواطف و تمایلات جنسی من همواره تحت کنترل اراده‌ام قرار داشته است و در حد اعتدال بوده است.

روش گاندی جی اصولاً همچون مرتاضیست که بدنیا و راه‌های زندگی آن پشت کرده باشد و منکر زندگی باشد و آنرا فقط بصورت رنج و زشتی به بیند. برای يك مرتاض این طرز فکر طبیعی است اما بیجا و بی‌مورد خواهد بود که این روش را با زندگی سایر مردان و زنان جهان که زندگی را می‌پذیرند و میکوشند از آن حد اکثر بهره را بر گیرند، نیز منطبق سازیم. گاندی جی برای اجتناب از يك بدی، بدیهای فراوان و شدیدتری بوجود می‌آورد.

اگر من باین مباحث پرداخته‌ام و از زمینه‌های اصلی خارج شده‌ام از آنجهت است که در آن روزهای اندوه‌بار که در زندان علیپور گذراندم تمام این افکار گوناگون بدون هیچ نظم و ترتیب منطقی در ذهنم بهم می‌آمیخت و بصورتی مبهم و درهم‌مرا ناراحت‌میساخت علاوه بر اینهمه، احساس تنهایی و دلمردگی که محیط خفقان‌انگیز زندان و سلول کوچک و منفرد آنرا شدیدتر میساخت نیز مرا بهر گونه فکری میکشاند. اگر خارج از زندان میبودم در مقابل وضع جدیدی که پیش آمد و در برابر بیانیۀ گاندی جی ناراحتیم خیلی ضعیف‌تر میبود و کمتر طول میکشید و مسلماً خود را خیلی زودتر با اوضاع جدید منطبق میساختم و آزادی گفتار و اقدام برایم کمک مفید و مؤثری میبود. در صورتی که در داخل زندان چنین تسکینی برایم وجود نداشت و روزهایم با تیرگی میگذشت. خوشبختانه من در خود نرمش فراوانی ذخیره دارم و میتوانم زود خود را از چنگ بدبینی‌ها و ناراحتی‌های روحی بیرون بکشم. در آن موقع هم کم‌کم حال روحیم بهتر میشد و برخویش تسلط می‌یافتم. ضمناً در همان مواقع اجازه دادند که با همسرم در زندان ملاقات کنم. این اجازه ملاقات فوق‌العاده برایم نشاط‌انگیز و مسرت‌بخش بود و احساس انزوای تنهایی را از میان میبرد. فکر می‌کردم که هرچه هم اتفاق بیفتد در هر حال ما دو نفر هستیم و هر يك از ما دیگری را در کنار خود

## نا سازگاری

کسانی که شخصاً گاندی جی را نمیشناسند فقط نوشته‌های او را خوانده‌اند ممکن است او را يك نوع راهب فوق‌العاده پرهیزگار، آخوند مسلک، ترش‌رو، و مخالف نشاط و شادمانی و چیزی شبیه کسانی که دربارهٔ آنها گفته شده است «راهبان لبادهٔ سیاه که در دایرهٔ محدود خودشان حرکت میکنند» تصور کنند. در صورتیکه نوشته‌های او را چنانکه هست نشان نمیدهند. او خیلی از آنچه در نوشته‌هایش جلوه میکند بزرگتر است و شایسته نیست که او را از روی آنچه نوشته است بسنجند و مورد انتقاد قرار دهند. او کاملاً برخلاف آخوندها نشان خشک و ترش‌روست. تبسم او شیرین است و خندهٔ مسرت بخش او بدیگران هم سرایت میکند. یکنوع سبکی روح و نشاط خاطر از وجود او پرتو افکن است. در وجود او يك چیز کودکانه وجود دارد که پراز لطف است. وقتی که به اطاعتی وارد میشود انگار نسیم فرح بخشی را با خود همراه می‌آورد که محیط و فضا را سبک و لطیف میسازد. او يك وجود غیر عادی و شگفت‌انگیز است و تصور میکنم که تمام مردان ممتاز و بزرگ تا اندازه‌ای چنین‌اند. سالهای دراز من دربارهٔ این مسئله فکر کرده‌ام که چرا با تمام محبت و علاقه‌ای که نسبت به طبقات محروم و مصیبت کشیده دارد از وضع ورژیمی هواداری میکند که فشار و رنج طبقات محروم از نتایج ناگزیری آنست؟ چرا با تمام علاقه‌ای که نسبت به عدم خشونت دارد طرفداريك وضع سیاسی و اجتماعی است که اصولاً بر اساس خشونت و اجبار بنا شده است؟ شاید درست نباشد که بگوئیم او «طرفدار» چنین وضعی است زیرا فلسفه و نظر او کمابیش به نظریات فلسفی آنارشیستی<sup>۱</sup> شباهت دارد. اما از آنجا که يك وضع آنارشیستی ایدآلی هنوز خیلی دور است و به آسانی تحقق پذیر نیست؛ او ناچار وضع موجود کنونی را می‌پذیرد. گاندی جی معمولاً دربارهٔ وسایل تغییرات اصرار

۱- آنارشیسم - يك مکتب فلسفی دربارهٔ اجتماع و سیاست است که معتقد است اصولاً افراد باید مطلقاً آزاد باشند و هیچگونه سلطه‌دوات و نظام حکومتی نباید وجود داشته باشد. تا افراد از حد اکثر آزادی و برابری بهره‌مند باشند. م.

میورزد و میگوید که این وسایل نباید خشونت آمیز باشند اما تصور میکنم او فقط با وسایل تغییرات مخالفت ندارد بلکه صرفنظر از روشهایی که ممکن است برای تغییر دادن نظم موجود بکار رود او یک هدف ایدآلی هم برای خود دارد و به وضعی که بتواند در آینده نزدیک بوجود آید نیز فکر میکند.

گانندی جی گاهی خود را یک نفر سوسیالیست مینامد. اما این کلمه برای او معنی و مفهوم خاصی دارد که با آن طرز ساختمان اقتصادی جامعه که معمولاً آنرا «سوسیالیسم» مینامند قدر مشترکی ندارد. عده بی از فعالین ممتاز و سرشناس کنگره هم به پیروی از او این عبارت را بکار میبرند و خود را سوسیالیست می نامند و این کلمه در نظر ایشان یک نوع مفهوم مبهم بشر دوستانه دارد.

آنها مخصوصاً در زمینه بکار بردن صحیح مفهوم سیاسی این کلمه دچار اشتباه میشوند زیرا درین زمینه از سرمشق نخست وزیر دولت ملی بریتانیا<sup>۱</sup> پیروی میکنند. میدانستم که گانندی جی در باره این موضوع بی اطلاع نیست زیرا کتابهای زیادی در باره اقتصاد و سوسیالیسم و حتی مارکسیسم خوانده بود و در باره این مطالب با دیگران هم مباحثه میکرد. اما من هر روز بیش از پیش اعتقاد پیدا میکنم که در مسائل جهانی و اساسی تنها داشتن یک فکر صحیح کافی نیست. «ویلیام جیمس» میگوید: «تا وقتی که قلب شما نخواهد مسلماً مغزتان هرگز به چیزی عقیده پیدا نمیکند». در واقع عواطف و هیجانات ماهستند که افکارمان را تحت کنترل خود دارند. مذاکرات و صحبتهای ما چه در باره مذهب، چه سیاست و چه اقتصاد بر اساس عواطف احساسی و غرائز ما متکی هستند. «شوپنهاور» هم میگوید «انسان میتواند کاری را که میل دارد بکند اما نمیتواند چیزی را بخواهد که میل داشته باشد آنرا بخواهد.»<sup>۲</sup>

گانندی جی در ابتدای اقامت خود در آفریقای جنوبی<sup>۳</sup> در تحت تأثیر یک تحول شدید

۱- یادداشت مؤلف- آقای رمزی ما کدوناد ضمن پیامی که در ژانویه ۱۹۳۵ برای فدراسیون محافظه کاران و انجمن های اتحاد درادیمبورگ فرستاده است میگوید: «مشکلات زمان، هر کس را ناچار میسازد که دیگران نزدیکتر شود تا یک وضع متمرکزتر بوجود آید. سوسیالیسم واقعی و همچنین ناسیونالیسم واقعی و حتی از همین نظر اندویدوالیسم واقعی هم بهمین معنی است.»

۲- منظور اینست که وقتی قلب و عواطف ما چیزی را بخواهد میپذیرد. اما اگر عواطف درونی ما چیزی را نخواهد و نپذیرد نمیتوانیم خودمان را به خواستن آن مجبور سازیم و بر خلاف عواطف خودمان چیزی را بپذیریم. - م.

۳- گانندی پس از اتمام تحصیلات خود در انگلستان و مراجعت بهند برای کار کردن و بعنوان وکیل دادگستری به آفریقای جنوبی رفت و در آنجا با مشاهده وضع ناگوار هندیان مقیم آفریقای جنوبی به مبارزه برای بهبود وضع